

بخش سوم

->>>10<<<-

اقوام قدیمی دشت لوت

معرفت ما از زندگی مردم ماقبل تاریخ اطراف دشت لوت تا هزاره اول پیش از میلاد بسیار ناچیز است . درباره اوضاع نواحی شرقی ایران در دوران هخامنشی هم منابع و مآخذ زیادی بدست نیست . قسمتی از تاریخ مردم مشرق ایران زمین آمیخته با تاریخ داستانی ایران در شاهنامه مضبوط است که بغیر از چند نام و نشان از مکان های تاریخی از محتویات شاهنامه مطالب جالبی عاید نمیگردد . منابع ایرانی سلسله های هخامنشی و اشکانی را نادیده گرفته و تاریخ ایران طبق روایات داستانی به اسکندر رسیده و پس از آن سلسله ساسانی در دنبال تاریخ داستانی می آید. گذشته از کتیبه های زمان هخامنشی که در آنها شرح کمی درباره سرزمینهای شرقی ایران داده شده، منابع تحقیقی ، نوشته های مورخین یونانی و رومی است که آنها هم بواسطه دوری ولایات شرقی ایران طبق روایات و داستان ها مطالبی نوشته اند که صحت و سقم آنها روشن نیستند .

در تقسیمات امپراطوری هخامنشی گاهی اسم سرزمین یا شهرستان یا واحد مستقل ذکر شده و زمانی نام طوایف و تیره های نژادی آمده و محدوده زندگی مردم روشن نیست و باین علت اگر موقع عمومی مناطق آشکار است ، نمی توان بطور یقین محلی را منتسب به قومی نمود . از اشتباهات رایج درباره وضع ممالکی که در کتیبه های هخامنشی ضبط است رژیم سیاسی آنها و کیفیت زندگی مردم و روابط آنها با سازمان اداری مرکزی است . در کتیبه معروف بیستون و سایر سنگ نبشته ها داریوش شاه گوید : این است کشورهای که از آن من شدند بخواست اهورامزدا بمن باج دادند و آنچه از طرف من به آنها گفته شد چه شب و روز همان کردند .

نحوه گفتار داریوش می رساند که کشورهای مستقلی بوده اند که از آن داریوش

شده‌اند ولی چطور و بچه صورت معلوم نیست. هیچ مدرک و سندی نشان نمی‌دهد که امپراطوری عظیم سیروس و حتی امپراطوری مادها بقوه قهریه و در نتیجه لشگرکشی گشوده شده باشد. پارسه مهداین امپراطوری بوده ولی نمی‌دانیم چطور ولایات شرقی ایران مسخر گشته‌اند.

منابع باستان‌شناسی مکشوفه در بین‌النهرین حاکی از وجود خطوط بازرگانی منظم از دهانه خلیج فارس با شرق ایران و هند قبل از دوران هخامنشی است. کتیبه‌ای مربوط به زمان سرگن اکدی در معبد نیپور بدست آمده که معلوم می‌دارد کشتی‌ها در بندر آکاد برای عزیمت بسوی تیلمون (۱) و ماکان (۲) و ملوچه (۳) آماده می‌باشند و متن کتیبه می‌رساند که منظور لشگرکشی نبوده است. زمان این واقعه ۲۳۵۰ قبل از میلاد است که کشتیها برای آوردن چوب و فلزات و سنگ ساختمانی عازم شده‌اند. در روی کشتی‌ها نام مقصد رسم بوده مانند کشتی تیلمونی و ماکانی و غیره که گذشته از خلیج فارس و دریای عمان در طول رودها به شوش و بابل و شهر آپیس می‌رسیدند. در یکی از کتیبه‌های برادر سارگن بنام ریموس (۴) ذکری از جنگ اکد در نواحی انشان و شریهوم (۵) شده است که بحریه اکد دریای پائین را درنوردیده و ۳۲ شهریار را در پائین این دریا شکست داده است (۶).

نامهای قدیم

بحث زیادی درباره نامهای جغرافیائی مضبوط در کتیبه‌های سرگن صورت گرفته و از این بحث‌ها نتیجه قطعی عاید نگشته است. تیلمون قدیم همان جزیره بحرین است که در محصولات باستان‌شناسی آن آثاری مربوط به هند و بین‌النهرین هردو پیدا شده‌اند. کشور انشان، فارس قدیم است که بظاهر مرکز آن نزدیک پاسارگاد بوده و عنوان اولین شاهان پارس شاه انشان شده و برادر کوچک سیروس خود را شاه پارس خوانده است. در دوره بابل، سرزمین انشان ضبط شده و بعد کلمه پارسو و پارسواز آمده است و طبق کتیبه‌های آشوری در موقع خراب شدن عیلام بدست آشوریها در ۶۳۹ و ۶۴۲ پیش از میلاد، شاه پارسواز سیروس بوده است. عنوان شاه انشان در زمان کامبیز اول و کورش بکار می‌رفته

۱ — Tilmun ۲ — Mekan ۳ — meluhe ۴ — Rimos
۵ — Sherihum

۶ — نقل از هرتسفلد امپراطوری ایران.

و کوروش اول شاه پرسواز بوده است. (۱)

شری هوم بظاهر قسمتی از سواحل شمالی عربستان است اما برای لشگرکشی باین محل احتیاجی به بحریه نبوده مگر فرض کنیم که بعد ازفتح انشان جنگجویان دربندری شهر سوار برکشتی شده وعازم شری هوم گشته اند .

ازسنگ نبشته دیگری مربوط به دوهزار ودویست پیش از میلاد زمان حکمرانی گودئا در سومر، پیداست که گودئا برای دست یافتن به چوب و مس و سنگهای سیاهی که برای تجدید بنای معبد نینو مورد نیاز بوده به ماکان و سرزمین مجاور آن که ملوچه است لشگرکشی کرده وطبق نوشته دیگری در زمان نرمسین لشگرکشی به سرزمین ماکان صورت گرفته و شاه ماکان بنام مانی اسیر شده است ومقداری سنگهای دیوریت از آنجا آورده اند و ازاین گفته معلوم است که سنگهای دیوریت که در معابد بین النهرین بکار می رفته از ماکان می رسیده اند .

در بررسی این اسامی دانشمندان ماکان وملوچه را مصر وحبشه فرض می کردند ولی این نظر ازاعتبار افتاد زیرا در نبشته های اکدی نام چند ناحیه انشان و توکریش و ماکان و شری هوم و ملوچه وبیت زین (۲) آمده که معلوم است این نواحی کنار هم یا نزدیک هم بوده اند . در نوشته های بابلی در ضرب المثلی ملوچه را سرزمین گربه های خوب و کنار آن ناحیه کلاک را جایگاه فیل گفته اند .

چوب

کلید حل معما جای اصلی چوب های مصرفی بین النهرین است که بنا بر محل چوب میتوان ماکان وملوچه را معلوم کرد. در زمان سنخرب هم باز مطابق نوشته های چوب از هند برای بنای نینوا حمل می شده است. مسلم اینکه چوب قیمتی مورد نظر همان چوب معروف یکایاجکا است که در بناهای شوش وتیسفون وسامره بکار رفته وحتی باسم چوب ماکان معروف بوده و در بنای کشتی ها وقصرها مصرف می شده وبسیار محکم ونسوز بوده است. در کتیبه داریوش در شوش موضوع چوب مصرفی ضمن سایر مصالح باین شرح آمده است: میش مکن (چوب جاویدان) که در اینجا بکار رفته از گندارو آمده (نسخه بابلی) و در نسخه فارسی چوب یکا ذکر شده و در نسخه عیلامی یکایون و در سنگ نبشته اکدی چوب درخت مزو ضبط شده که از سرزمین ماکان بوده است. داریوش در تنها

۱ - جای بحث است که ازچه تاریخ نام پرسواز از جنوب دریاچه وان به بهری از فارس داده شده.

جائی که نامی از کرمان آورده در مورد چوب است که گوید از کرمانا آمده. موسی خورینی این چوب را دریزت (فناناپذیر) ضبط کرده که گوید موطن آن هند و سیلان است.

آقای مالوان (۱) در مقاله معروف خود تحت عنوان «مکانیک تجارت قدیم در جنوب شرقی آسیا» که در جلد سوم انتشارات موسسه ایران شناسی انگلیسی چاپ شده، ناحیه ماکان را در کوههای ساحلی خلیج فارس تا تنگه هرمز قرار داده که در جنوب انشان واقع می شود و حال اینکه چوب یکایاجکا در سواحل خلیج فارس نیست و این چوب معروف درخت جك است (۲) که بسیار محکم و در دره جکون واقع در ارتفاعات گولاشگرد و کوه کلمرز تا سبزواران جیرفت و جبال بارز وجود دارد. موطن اصلی آن دامنه های جنوبی کوههای هیمالیا است.

ماکان

ماکان باین شرح نه در مصر بوده و نه در سواحل خلیج فارس بلکه منطقه ساحلی دریای عمان تا جبال بارز را ماکان می گفته اند و عجیب اینکه در جنوب اسفندقه کرمان محلی است بنام کل ماکان و یکی از شاخه های رود میناب بنام رود جگین است که در طول آن محلی هم بنام جگین وجود دارد و امروز هم درخت جك در این دره فراوان است. بابیان بالا ماکان همان سرزمین مك های زمان داریوش یعنی کرمان جنوبی است که قوم مك در آن زندگی داشتند و گذشته از کرمان جنوبی و ساحلی در شبه جزیره عمان هم جا گرفته و اسم مکران حاصلی از این ریشه است. سرزمین ملوچه بهری از کرمان و بلوچستان بوده است. کربه کرمان امروز هم معروف است و در آن طرف ملوچه بخشی از بلوچستان و سند سرزمین فیلها می گردد. در ۲۲۰۰ پیش از میلاد گودئا برای دست یافتن به چوب و مس و سنگ سیاه به ماکان لشکرکشی کرده است. مس مصرفی بین النهرین پاره ای از لرستان می رسیده ولی تا بحال توجهی به امکان وصول محصولات معدنی کرمان به بین النهرین نشده است و چون ماکان شامل شبه جزیره عمان هم می شده به تحقیق نمی توان گفت مانی شاه ماکان در کجا اقامت داشته و اسیر شده و سنگهای اندرونی شبه جزیره عمان هم دردنیای قدیم معروف بوده اند ولی برای چوب شك نیست که منطقه مورد نظر در شمال تنگه هرمز بوده است که باز در کتیبه ای بنام نبوبالات زو (۳) شاه گوید از این چوب مناره ای ساختم (۴)

۱ — Malwan — ۲ — Dalbergia Sisso — ۳ — Nabubalatso

معادن کوههای کرمان از ازمینه ماقبل تاریخ مورد بهره‌برداری بوده‌اند و در کوههای شمال کرمان تونل‌ها و چاه‌هایی در رگه‌های آهن‌دار و مس‌دار پیدا شده که حاکی از قدمت بهره‌برداری از آنها می‌باشند. کوههای سردویه از ادوار بسیار قدیم معادن فلز فراوان داشته و عموم جغرافی‌نویسان اسلامی از آنها یاد کرده‌اند. در کوه بحرآسمان معدن مس و در کوه لری نقره و منگنز یافت می‌شود. کوههای سردویه در زمینهای اندرونی سنگهای سیاه زیبا و ابسیدین و مرمر دارند. در کوههای ته‌رود و راور معادن مس زیاد بوده و مردم دنیای قدیم به آسانی به این معادن دست‌داشته‌اند و شاهد آن وفور اشیاء مسی ماقبل تاریخ در منطقه شهداد است و دور نیست که لشکرکشی گودئا برای دست‌رسی باین منابع انجام شده باشد (۱).

سکنه بومی جنوب شرقی ایران بایستی رابطه بسیار نزدیک با منطقه سند و هند داشته باشند زیرا حداکثر پیشروی آشوریها بطرف مشرق دشت لوت بوده است و در شمال دشت کویر، آشوریها بعد از عبور از کوههای مرکزی به منطقه‌ری و خوار رسیده و شاید در شمال، دشت کویر مانع پیشروی آنها شده باشد.

منابع تاریخ باستان

از ریشه‌های نژادی مردم ماقبل تاریخ نواحی شرقی اطلاعات کمی بما رسیده و معلوم نیست در چه تاریخی مشرق ایران بتصرف کورش کبیر درآمده است. روایات یونانیها در این باب بسیار کوتاه است و درباره آنچه مربوط به کارهای کورش بین سالهای ۵۴۶ و ۵۳۹ قبل از میلاد می‌شود هردوت گوید: کوروش قاره آسیا را باطاعت درآورد و به آشور حمله کرد. معلوم است که مراد از قاره آسیا سرزمین واقع در مغرب سند بوده و بنابراین فتح ایالات شرقی باید در همان زمان صورت گرفته باشد زیرا ایالات شرقی ایران که در کتیبه‌های تخت جمشید و نقش رستم ضبط شده، در زمان کمبوجیه و داریوش اول مسخر نگشته‌اند و باید گفت که ایالات پارت و زرنک و هرات و خوارزم و باختر و سند و گندار و تته‌گوش و رنج در زمان کوروش ضمیمه امپراطوری ایران شده‌اند.

اشاره استرابو به لشکرکشی کوروش به هند بعد از ملکه سمیرامیس و مشقاتی

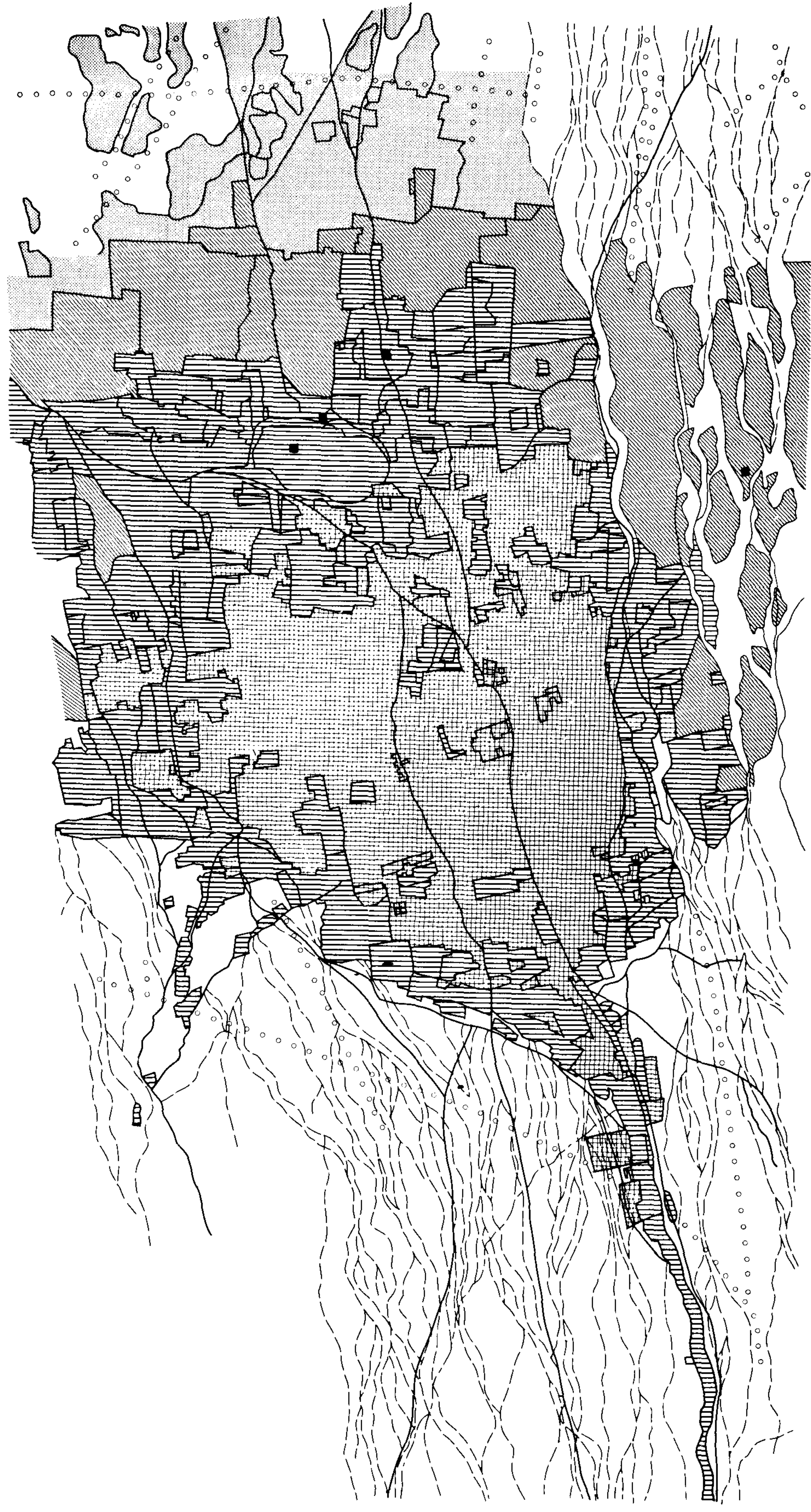
۱ - بنابر نظریه هرتسفلد سنگ دیوریت را سومریها و اکدی‌ها از شبه‌جزیره مسندام وارد می‌کردند.

که در این سفر متحمل گشته و از کسان وی اندکی جان سالم بدر برده اند عبور از جنوب لوت را که به تحقیق نمی توان گفت از چه راهی صورت گرفته ثابت می کند و اگر اردشیر اول ساسانی از راه نرماشیر به سیستان رفته و با سگزیان درآویخته است باید راه سیروس نیز همان راه بوده باشد.

آریاسپی ها

در زمانی هخامنشی ها منطقه شرقی دشت لوت و در جنوب سیستان و در مغرب آراخوزیا، اقوام آریاسپی زندگی می کردند. آریاسپی در ریشه اوستائی اگر اسپی است و اگر بمعنی راننده اسب توانا می باشد. این قوم در جنگهای مشرق زمین به کوروش کمک های شایان نمودند و مورد التفات کوروش بودند که لقب **اورگت (۱)** یعنی محسن و یاری دهنده را گرفتند. آریان می نویسد: این اقوام بواسطه کمک فراوان به کوروش در دربار هخامنشیان احترام و اعتباری یافتند و در ولایت خود يك نوع خودمختاری بدست آوردند. دیودورس یونانی بجای کلمه آریاسپی لفظ آرماسپی (۲) را ضبط کرده است که به گفته او اسکندر نیز آنها را گرامی داشت و پس از گشودن ولایت آنها از آن چشم پوشید. دیودورس محل طایفه آریاسپی را معلوم کرده که در جنوب درنکیانه نزدیک به حدود گدروزیه می شود. مورخین یونانی در مورد لشکرکشی اسکندر نوشته اند: از درنکیانه گذشته و به زمین آریاسپی رسید و از آنجا به ارکوشیه (۳) رفت و آنجا روسای تیره آریاسپی بخدمت او رسیدند. بنابر روایت استرابو سردار اسکندر کراتروس (۴) برای وصول به کرمان به آراخوتی یا آراخوزی یا آراکوشیه وارد گشته و از آنجا به کرمان آمده است. پس کراتروس هم باید از سرزمین اقوام آریاسپی گذشته باشد که متاسفانه از سفر جالب کراتروس مدرکی بدست نیست. مورخین یونانی از قوم آریاسپی تمجید فراوان نموده اند و آنها را نمونه از طوایف کامل مترقی و منزه دانسته اند. راستگوئی و بردباری و قناعت و دلیری و بی آزاری و همراهی از صفات خجسته آنها بشمار رفته چنانچه نظامی گنجوی در ابیات خود همین صفات را منسوب به مردمی دانسته که اسکندر پس از بستن سد یا جوج و ماجوج ملاقات کرده است. نمونه بارز این صفات را در

طرح شهرداری — مقیاس ۱/۲۰۰۰۰



- قنات
 راه
 پل
 سیم
 سیم تاریخی
 نواح قدیم
 نواح جدید
 محدوده نخلستان



شکل ۳۱ - دشت شمالی شهداد . کرت های زراعی مخروبه قدیم



شکل ۳۲ - جنوب شهداد - تپه های گلی . نتیجه فرسایش سیل و باد . آثار ماقبل تاریخ در داخل گلهانهفته است



شکل ۳۳ - منظره دشت در مشرق شهیدان . اثر فرسایش باد در محوطه ارامنقیل تا ریخ



شکل ۳۴ - جنگل گزنکاب . نمونه از روش نیابتی اصلی در ثبت شهید اد



شکل ۳۵ - جنوب شرقی شهداد . راه همت آباد تپه های ماقبل تاریخ مخروبه



شکل ۳۶ - جنوب شرقی شهداد . ازینا های ماقبل تاریخ تنهاریشه پی هاباسنگهای درشت اشکاراست



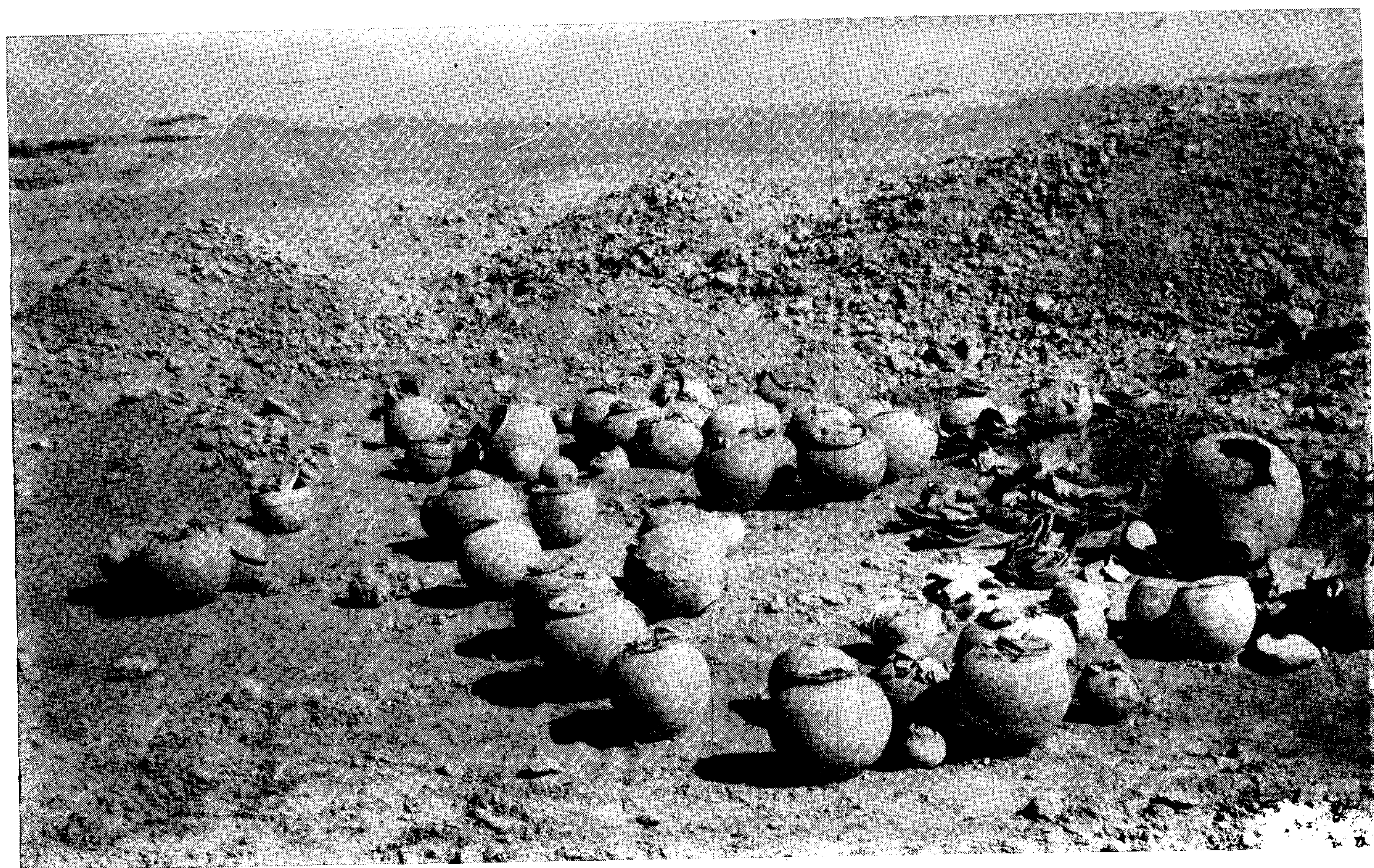
شکل ۳۷ - جنوب شرقی تکاب . گمانه زنی در ریشه بناهای ماقبل تاریخ



شکل ۳۸ - شهداد منطقه آقوس . اشیاء فلزی و سنگی در یکی از مقابر



شکل ۳۹ - کارگاه اصلی باستانشناسی در جنوب شهداد - محصول سفالهای پی نقش زیاد است



شکل ۴۰ - انواع سفالهای ماقبل تاریخ



شکل ۴۱ - نمونه از کوزه دهن تنگ دریکی از مقابر



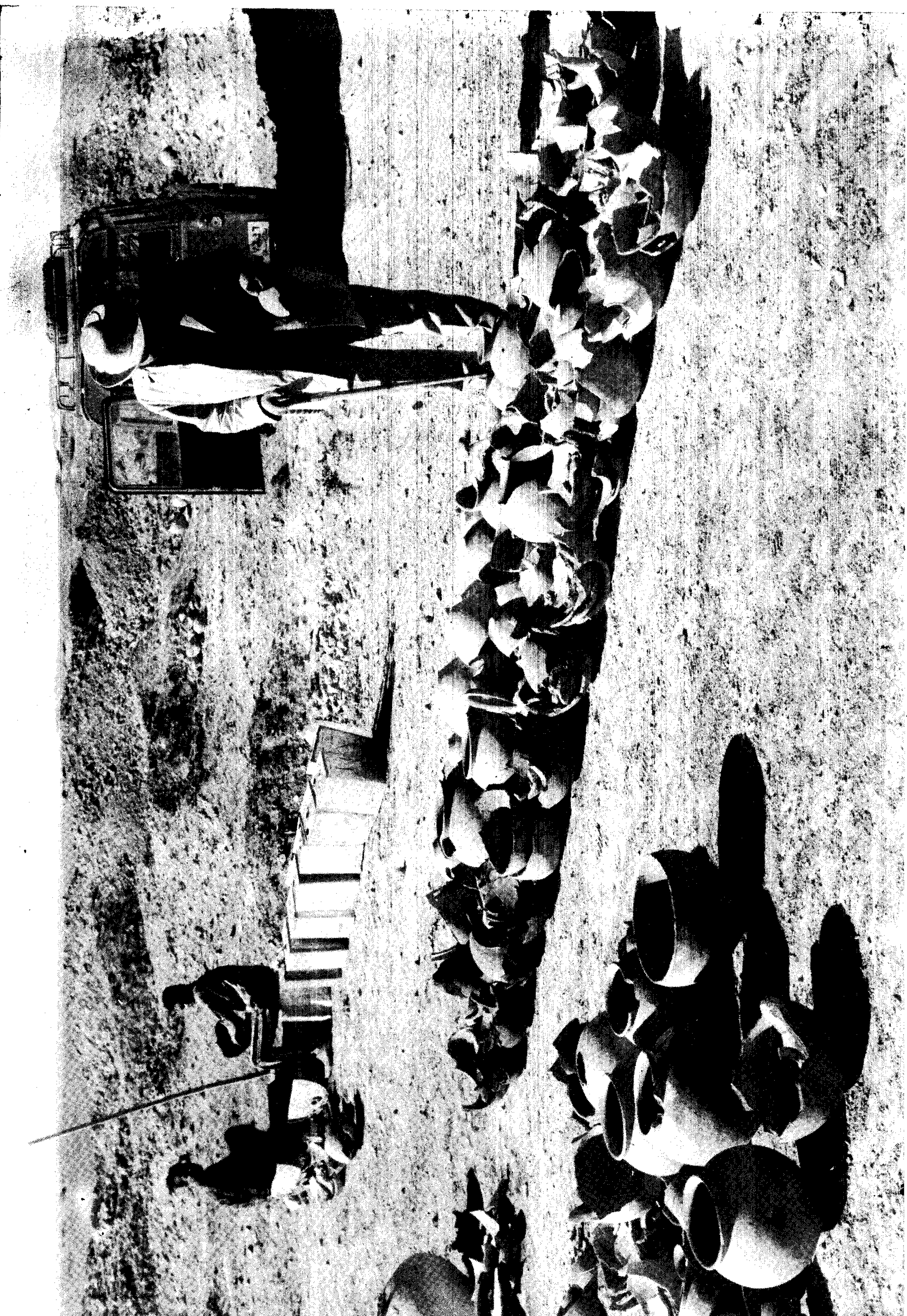
شکل ۴۲ - ظرف سفالی درگودی کمی ازقبور



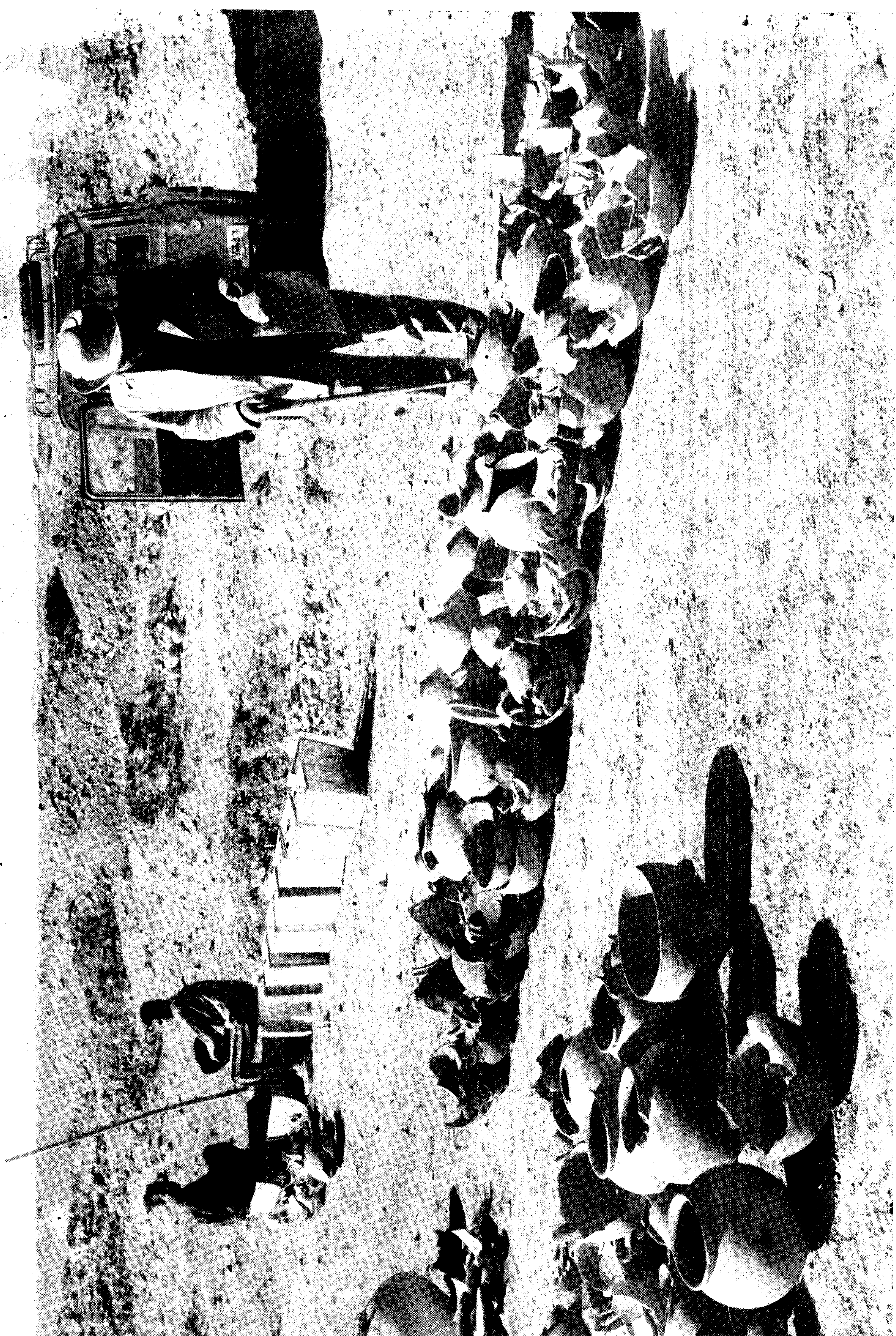
شکل ۴۳ - کارگاه اصلی باستانشناسی جمع‌آوری ظروف از دل خاک



شکل ۴۴ - شهداد . کارگاه باستانشناسی



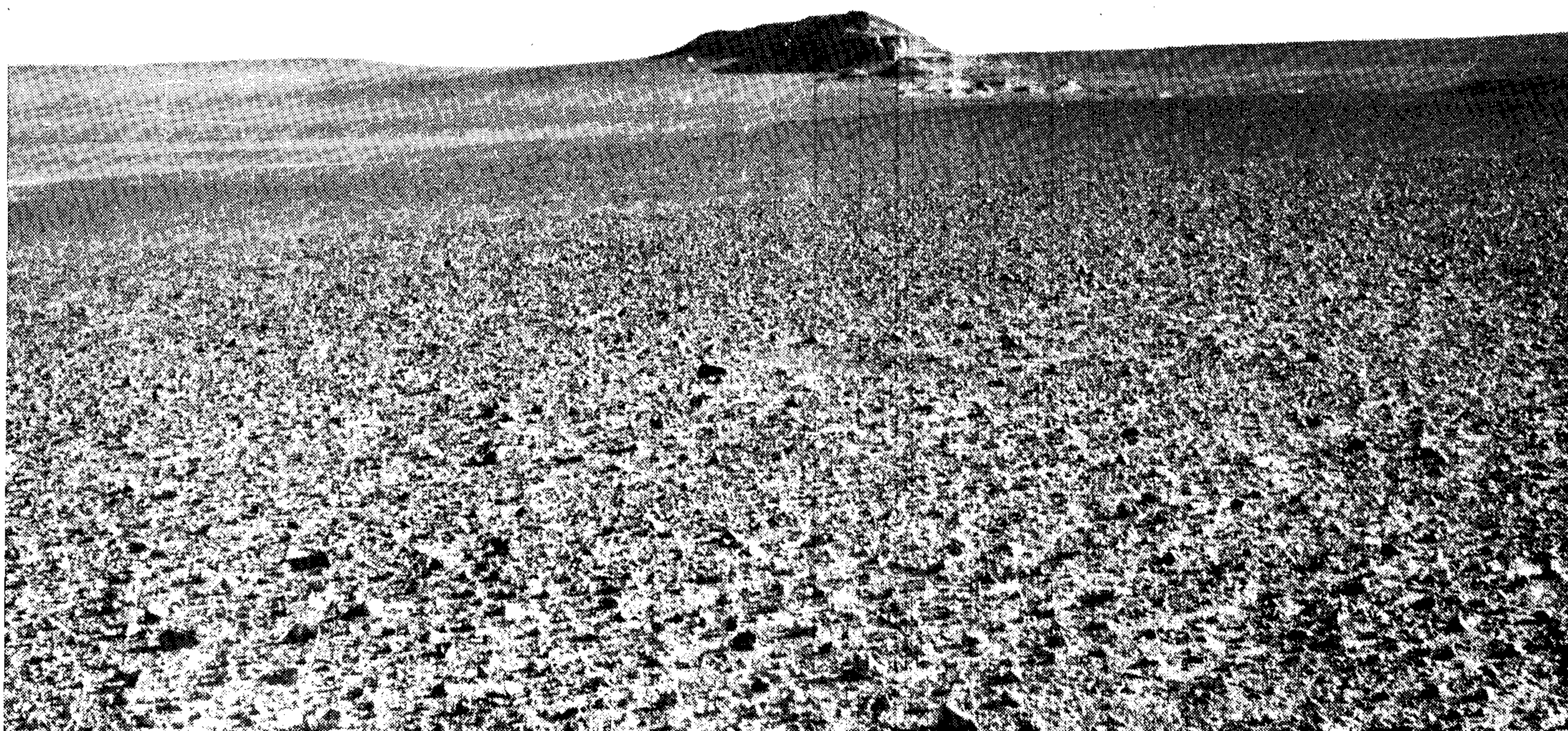
شکل ۴۵ - شهداد . آنا رکشوفه همیشه بی عیب نیست .



شکل ۴۵ - شهداد . آثار کشفه همیشه بی عیب نیست .



شکل ۴۶ — شهداد کارگاه باستانشناسی شماره ۲ در عقب عکس منظرو شهداد و کوههای



شکل ۴۷ - جنوب شهداد . منطقه تکاب . ماسه های روان خطرپذیری برای مخفی داشتن آثار ماقبل تاریخ است



شکل ۴۸ - نمونه های مختلف از اشیاء سفالی و فلزی و سنگی مکشوفه در شهداد .

پهلوان داستانی رستم باید یافت ولی افسانه رستم و تاریخ داستانی شرق ایران ناروشن است و چه بسا کیانیان در شرق ایران دولت مستقلی داشته و هم زمان هخامنشیها بوده و پس از تسلط کورش بر شرق خدمت ویرا کردن نهاده باشند. هردوت درباره قوم آریاسپی بجای اورگت کلمه **اورسانگا** (۱) را بکار برده و گوید در زمان وی چنین معروف بوده اند و در برابر هجوم سکاها مقاومت کرده اند. در فهرستی که هردوت از اقوام باجده ایران تنظیم کرده نام آریاسپی یا اورسانگا دیده نمی شود. در کتیبه بیستون و نقش رستم هم اسمی از آنها نیست شاید بواسطه خدمات شایان، از پرداخت مالیات معاف شده باشند و شاید هم آنها جزئی از **زرنگها** بوده اند.

زرنک یا زرنکیانا در طول رود **اتیماندروس** (۲) واقع می شود. زرنک منطقه جلگه ای واقع در جنوب کوه سفید بوده و در شمال زرنک **هریوه** قرار داشته که باید حد زرنک را در شمال شهر فراه بحساب آورد. حد غربی زرنک ارتفاعات فاصل بین سیستان و دشت لوت می شود و پایتخت زرنکیانا در رام شهرستان بین حوض دار و سه کوهه بوده است و در این صورت محل قوم آریاسپیان که بر کنار اتیماندروس بوده اند باید سیستان جنوبی در پیچ بزرگ هیرمند و گود زره و جنوب آن باشد. بسمت غرب قوم آریاسپیان، کوههای ملك شياه و نصرت آباد را در حاشیه لوت داشته و باین حساب ارتفاعات شرقی لوت در شمال جزء زرنک و در جنوب جزء آریاسپیان می گردد.

ارگوشیه

بررسی وضع ایالات شرقی ایران و یافتن محل سکونت اقوامی که در شرق پارسه و جنوب پرتو جا داشته اند ساده نیست. اسکندر پس از جنگ با سکاها و خراب کردن شهر کوروش و ساختن اسکندریه اقصی از طریق سغدیان و باکتریان عازم جنوب و هند شدند و در آراخوزیا یا ارگوشیه بزرگان آریاسپی را بحضور پذیرفت و موزد ملاطفت قرار داد. آراخوزیا در خاور زرنک بوده و بومیهای آنجا برزخی بین آریائیهای ایران و هند می شدند و خود را **پختون** بمعنی کوهستان می نامیدند و کم کم **پتان** و **پشتن** گشتند و زبانشان پشتو شده است. زبان پشتو به اویستا مربوط می شود و از

فارسی جداست . به زبان یونانی آنجا را ارکوشیه و به زبان اوستائی هرهوای تی و به لهجه هخامنشی هرخواستیش یا اراخوتیش باید خواند و ارکوتیش و ارکوشیه نیز گفته می‌شود . نام این سرزمین از اسم **ارکوتس** که در اصل هرهوای بوده و به اراخوتاس معروف گشته است آمده و آن شاخه‌ای از رود اتیماندروس است که امروز ازغنداب نام دارد و در اسم ارغنداب ریشه‌های آراخوتا و ارکوتس را میتوان یافت . این نام بسیار قدیمی است و در هند به سانسکریت **سرسوتی** گویند و اسم یکی از ایزدان هند است . مرکز ناحیه ارکوشیه قدیم نزدیک شهر قندهار کنونی است که اسکندر در آنجا شهر و ساخلوئی بنا کرد و اراکوشیه بهری از ممالك شرقی هخامنشی بود که بظاهر در زمان کوروش فتح گشته است . **هاراواتا** نامی است که هند و ایرانیها پس از ورود به ناحیه جنوبی هیرمند بدانجا دادند و سپس با پیشرفت آریائیها به طرف جنوب نام ناحیه بزرگ شد و هاراوای تیش از ایالات معتبر زمان هخامنشی بوده، چون در کتیبه خشایارشا این ایالت با وجود موقع جغرافیائی شرقی سومین ساتراپ بعد از ماد و خوز ضبط گشته است . این نام بزرگ منطقه‌ای مفهوم نژادی و ملی نداشته بطوریکه بجای آن اسم **پاریکانیوئی** هم آمده است .

در کتیبه بیستون داریوش ضمن توصیف شورش در ایالات ایران از **واهی‌یزدات** (۲) پارسی یاد کرده که در ناحیه لارستان و طارم فارس **یوتیا** با سپاهیان داریوش جنگ کرده و شکست خورده و در **هوادچایا** (۳) نابود گشته است .

بنابر رای **هرتسفلد** **هوادچایا** همان خاش کنونی است . ساتراپ **هارا-وای تیش** در آنزمان **ویوانا** (۴) بوده که با شورشیان در آویخته است . طبق روایت کتیبه شورشیان در دژ **کاپی‌ساکانا** (۵) شکست خوردند .

کاپی‌ساکانا بنابر نظر **هرتسفلد** شهر کاپیسیای خراب شده توسط سیروس نبوده و **کاپی‌ساکانا** در منطقه کلات سرراه ملتان به قندهار قرار داشته است .

استاد **هرتسفلد** در تفحص ماهرانه‌ای درباره نامهای مکان که در **هاراواتیش** محل زد و خورد بوده بسیاری از اعلام جغرافیائی را در بلوچستان و در اطراف خواش و قندابیل قرار می‌دهد . از کتیبه های دیگر چنین برمی آید که **هاراواتیش** شامل بلوچستان ایران و انگلیس تا دریای عمان می‌شده ولی حد جنوب غربی

۱- Parikanioi ۲- Vahyazdata ۳- Hvadeçaya ۴- Vivana

۵- Kapisakana

آن به طرف بیابان کرمان و دشت لوت روشن نیست و از طرفی چون واهی یزدات پارسی لشگری به هاراوای تیش فرستاد باید ارتباطی از راههای شمالی و جنوبی جازموریان بین پارسه و آراخوزیا برقرار باشد و در این سمت کرمانای پارسه هم مرز با هاراوای تیش می شود و از همین راه عاج های هند و هاراوای تیش به شوش می رسیدند .

ایالتی بنام گدروزیا در زمان داریوش وجود نداشته و سند هم در سالهای اول سلطنت داریوش ایالتی از ایران نبوده است و شهر **کاپی ساکاتیش** که در گدروزیای بعدی قرار داشته، از بلاد عمده هاراوای تیش بوده است .

گدروزیا، نامگذاری زمان اسکندر است که معنی درست آن رانمی دانیم. ایزدور خاراکیسی گدروزیا را دو بخش کرده که یکی پارای تاکنه (۱) و دومی اراخوریا بوده است . بنابر نظر هرتسفلد پارای تاکنه بمعنی رودخانه ای ناحیه رودبار بوده و پایتخت آن سیگال (۲) ضبط شده است .

بخش دومی اراخوریا پایتخت آن قندهار بوده است (۳). با تقسیم بندی فوق روایت مربوط به عبور اسکندر از زرنکیا و آمدن به ارکوشیه و ملاقات با سران آریاسپی با وضع جغرافیائی محل منطبق است و جای ملاقات باید در پارای تاکنه و بظاهر در شهر سیگال صورت گرفته باشد .

در زمان سلوکیها سی برتوس (۴) والی ارکوشیه بود و **میکاستنس** (۵) که از جانب شاه سلوکی به سفارت به دربار **چندره گپتا** پادشاه هند می رفت مدتی مهمان سی برتوس شد . میکاستنس بظاهر از مرز شرقی ارکوشیه که گذاربولان بوده گذشته و وارد حوضه سند شده است . میکاستنس گوید سی برتوس علاوه بر قندهار به تمام منطقه واقع در شمال دریای عمان حکومت میکرد .

اگر این گفته درست باشد از قندهار تا دریای عمان يك منطقه سیاسی می شود ولی از جهت اداری مشکل است که از قندهار بتوان بامور مربوط به سواحل عمان رسید . در زمان اشکانیان این منطقه گاهی تحت لقای امراء یونانی و زمانی تابع سلاطین اشکانی و دوده کوشان بوده که بجای خود خواهیم دید و سپس این مردم پختن یا پشتن شدند و تا سده یازدهم همین اسم را داشتند و از آن تاریخ افغان نام گرفتند . قوم پختن زمانی دراز در برابر جنگ آوران عرب

۱- Paritakenc ۲- (بطلمیوس Sigal (Sigara ۳- هرتسفلد امپراطوری ایران

۴- Sibertus ۵- Megastenes

مقاومت کردند و تا عصر سلطان محمود و فرزندان او اسلام نپذیرفتند.

پختن

در خصوص ریشه‌های نژادی این قوم بحث فراوان است ولی در گفته‌های ضد و نقیض رابطه‌ای بین غرب و شرق از طریق بیابان جنوبی لوت پیدا می‌شود. قوم پختن که در اصل آریائی هستند بعد از اسلام خود را از اعقاب بنی‌اسرائیل و از نژاد سامی شمرده‌اند. عرب‌زدگی در خاورمیانه پدیده تازه‌ای نیست و بسیاری از مردم مشرق ایران بعد از هجوم اعراب بنحوی خود را پیوسته به اعراب نشان دادند و در بررسی‌های تاریخی مربوط به حوضه دشت لوت اغلب طوایفی را می‌یابیم که خود را عرب گویند. شك نیست که تعدادی از اقوام عرب در نواحی دشت لوت مقرر گزیدند و شاپور ذولااكتاف بعد از لشکرکشی‌های خود به عربستان از طوایف عرب جمعی را به مشرق ایران کوچاند و شاید بتوان آثاری از آنها را در منطقه قائنات و بیرجند یافت و به شرحی که خواهیم دید ایلات کوچ و بلوچ هم خود را از مهاجرین عرب خوانده‌اند.

بررسی حقیقت بسیار مشکل است و روایات و افسانه‌ها بعد از هجوم اعراب و گرم شدن بازار عرب‌نمائی که نتیجه تسلط قومی غالب است پیدا شده و عجب اینکه زردشتی‌های ایران هم خود را به عرب نزدیک کردند و از جمله ابراهیم و زرتشت را يك شخص دانسته‌اند و کردها هم خود را به یکی از قهرمانان عرب پیوست داده‌اند و در هند کسانی خود را عرب گفته‌اند.

در مورد پختن‌ها حتی تذکره نویسان هم ادعای آنها را پذیرفته‌اند. در کتاب مطلع‌الانوار آمده که افغانه از نسل قبطیه فرعون‌اند که وقتی موسی بر آن کافران غالب آمد بسیاری از قبطیان توبه کرده دین موسی را پذیرفتند و جماعتی جلای وطن نموده و به هندوستان درآمده و در کوه سلیمان مابین ملتان و پیشاور ساکن شدند و چون قومشان بزرگ شد نام افغان گرفتند.

فرهنگ انجمن آرای ناصری می‌نویسد: افغان بمعنی فریاد و زاری و نام طایفه‌ایست که اصل آنها از مصر بوده که به مرور دهور از میان بنی‌اسرائیل بیرون رفته و به هندوستان افتادند و در آنجا در کوهستان قلعه خیبر را بنیاد کردند و بتدریج حکومت و سلطنت در ملك هندوستان یافتند و طایفه ایشان افزوده شد و اکنون افغانستان محکوم خوانین آنهاست.

منشاء کلمه افغان نامعلوم است پارسی‌ها به آنها افغان و اهل هند آنها

را پتهان گویند . بر طبق نوشته آیین سرزمین بین کابل و سند را کوروش فتح کرد . پلینی افزوده کوروش شهر **کاپیسن** (۱) را که نزدیک رود هند می باشد بگشود و خراب کرد و اکنون آنجا را کفشان می خوانند . مورخین یونان اسم پختن را ذکر نموده اند و معلوم نیست که این شهر کجا بوده و مراد از رود هند کدام رود است ، شاید منظور رود کابل در ایالت گنداره باشد .

فردوسی در شاهنامه اهالی کابل را بت پرست گفته : گذشته از آن قبله ما بت است - چه در چین و کابل چه در هندوستان . شاید منشاء افغانها از بابل و بین النهرین بوده و در ازمنه قدیم بت پرستی را از آنجا از راههای جنوبی لوت به گنداره و ارکوشیه آورده باشند ولی مصری و قبطی نبوده اند و باید از نژاد ضحاک باشند و چه بسا از بقایای یورش های اقوام سامی از دهاک که ایران را از باختر به خاور پیموده به حساب آیند که وقتی آریائیها آنها را بیرون راندند بازمانده گان آنها در کوههای شرقی پناه جستند .

بنابر نوشته ونیدیداد کشور ایران از شمال محدود به جیحون و از جنوب به رود سند و در مشرق به ترکستان و چین و مغرب آن آذربایگان و عراق بوده است . در این تقسیم بندی خوزستان و فارس و کرمان از محدوده ایران خارج می شود و دور نیست که در زمان تصنیف ونیدیداد این مناطق آریائی نبوده و قلمرو سلطه اقوام سامی عرب و افریقائی و هندی شرق بوده باشند .

آثار گسترش تمدن هند در جنوب شرقی ایران تا کرمان فراوان است . بررسی سفالهای مکشوفه در منطقه شهداد نفوذ تمدن موهنج دارو را می رساند و هنوز طوایفی از دراویدی های هند که براهوئی باشند در بین بلوچها دیده می شوند و در ناحیه نهبندان کوهستانی بنام سند و اقوامی بهمین اسم زندگی می کنند که نمونه ای از این طایفه ها در مشرق ده سلم در کوه چاهروئی دیده می شود که چادر نشین و گله دار اما بلوچ نیستند و زبان بلوچی نمی دانند و با براهوئی ها هم قرابتی ندارند ولی شماره سندیها در حاشیه شرقی دشت لوت کم است .

جغرافی نویسان دوره اسلامی از قومی بنام **الزط** یا **الجت** در سواحل مکران یاد کرده اند که آنها را هندی دانسته و قوم جات گفته اند و قوم جات در شرق ایران پراکنده و مرکز آن زاهدان است . برخی سکنه اصلی مناطق جنوبی کرمان و مکران را از نژاد هندی دانسته اند چون آب و هوای گرم منطقه شمالی

بحر عمان مساعد برای سکونت آریائیها نبوده و شاید قسمت عمده این مردم از دراویدیهای هند باشند که زبان و فرهنگ آنها از آریائی بدور است و روی همین اقوال اسم کرمان را از ریشه کرم دانسته و منتسب به مارپرستی نموده‌اند که از هند به شرق ایران آمده است.

شرقی‌ترین ایالات هخامنشی در سمت شمال گداره یا گنداره بوده است. در مغرب گداره رود سرخاب که شاید همان **گوفن** یونانی باشد که کوبهو هم ضبط گشته مرز بین گنداره و باختریش است. اسم قدیمی گنداره **پروپریسنه** یعنی انورکوه ولی اسم محلی گنداره برآن نهاده شده بود. کابل و گردنه خیبر جزء گنداره بودند و مرکز آن شهر **گز** یا **گنجه** نزدیک غرنی کنونی است ولی پایتخت گنداره شهر **پوکله** (شهر نیلوفر) بوده است. اسم سانسکریت آن **پوشی‌کالاواتی (۱)** همان شهر **خارازادا (۲)** در شمال غربی پیشاور است.

سفر دریائی منسوب به اسکولاکس اهل کاریاندا از گنداره آغاز گردید که جهت تسخیر هند داریوش او را به تفحص درباره هند مامور کرد. طبق روایات، اسکولاکس از شهر کاسپاتیروس رود کابل را پیمود و در طول رود سند به اقیانوس رسید و سواحل عمان و شبه‌جزیره عربستان را دور زده و به سوئز آمده است. خاطرات اسکولاکس منتشر گشته و اطلاعات جامعی درباره هند داشته ولی مفقود شده و بما نرسیده است، همچنین است سفرنامه **هگاتوس (۱)** که تمام امپراطوری ایران را دیده و خاطرات خود را تحریر کرده است. هرودوت به این‌دو کتاب دست داشته و از آنها بعد کمال استفاده کرده است.

در نتیجه سفر اسکولاکس داریوش در حدود سال ۵۱۳ سرزمین سند را مسخر کرد و ایالت **هندوش** یکی از کشورهای هخامنشی شد ولی هندوش همان حوضه علیای سند بود و به بیابان غرب دهلی محدود می‌گشت و پس از گشودن هند گنداره اهمیت خود را از دست داد و پوکله در برابر تاکسیله هند ضعیف گردید.

کرمان

منطقه غربی و جنوبی دشت لوت جزء استان کرمان است. در زمان هخامنشی‌ها ایالتی بنام کرمان وجود نداشته حتی در سیاهه اقوام تابعه ایران

که در آرامگاه داریوش کبیر در نقش‌رستم منقور است نام کرمان نیامده است و بطوریکه گفته شد تنها در ذکر محل چوب‌های مصرفی در شوش نام کرمان ذکر شده. هردوت گوید (کتاب اول بند ۱۲۵) پارسی‌ها به شش طایفه شهر- نشین و ده‌نشین و چهار طایفه چادرنشین تقسیم شده‌اند. شش طایفه اولی پاسارگادیان، مرفیان، ماسپیان، پانتالیان، دروسیان، گرمانیان و چهار طایفه دومی دائیها و مردها و دروپیک‌ها و ساکارتیها می‌باشند. از طوایف مذکور سه طایفه اولی بر سایرین برتری دارند و دیگران تابع آنها هستند.

بعضی از دانشمندان سه طایفه اولی را پارس‌های اصلی و بقیه را پارسهای مخلوط شده دانسته‌اند، یعنی طوایفی که با بومیان محلی آمیخته‌اند. گرمانیها از لحاظ اسم بسیار شبیه به گرمانیها می‌باشند و گفته خلافتی هم ابراز نشده و شاید گرمانیها انتهای شرقی پارس را اشغال کرده و هم مرز با مکاها شده باشند و چون امپراطوری هخامنشی بدون اشاره به پارس در همه جا مضبوط است و پارس از مالیات معاف بوده لاجرم از ذکر کرمان هم خودداری شده است. گرمانیها به سمت شمال با ساکارتی‌های چادرنشین هم مرز می‌شوند و در جنوب کرمان بومیها قرار داشتند هردوت در توصیف اقوام خراج‌ده تقسیم دیگری داده که در مکان بهتر قرار می‌گیرد.

ساتراپی‌های هرودوت

در بند ۹۳ کتاب سوم گوید. ساکارت‌ها و سارائزها و تامانی‌ها و اوتی‌ها و مک‌ها و ساکنان جزایری که در دریای اریتره قرار دارند و شاهنشاه بزرگ کسانی را که مهاجرین می‌نامند و در حقیقت تبعیدیها بودند در آنجا مستقر میکرد جمعا خراجی به مبلغ ششصد تالان می‌پرداختند، این قسمت حاکم‌نشین چهاردهم بود. قبل از بحث در این طبقه‌بندی لازم است چیزی درباره منابع هرودوت در این باب گفته شود. فهرست هرودوت شامل بیست ایالت می‌شود که از بند ۸۸ تا ۹۹ کتاب سوم است و هرودوت آنها را ساتراپی گفته که هر یک توسط یک ساتراپ اداره می‌گشته و هر ساتراپی سالیانه خراجی موظف می‌پرداخته است. یکی از منابع گمشده بسیار مهم درباره جغرافیای دوره هخامنشی یادداشت‌های هکاته است. هکاته بین سالهای ۵۱۵ و ۵۰۰ قبل از میلاد سفرهائی در ایران انجام داده و از تمام منابع موجود آن عهد خاصه سفرنامه اسکولاکس بهره‌برداری کرده و نقشه قدیمی اناکزیماندر را تصحیح نموده است. برای فهرست ساتراپی

های داریوش گمان اینکه هکاته بواسطه مناسباتی که با برادر داریوش
ارتافرنس (۱) حاکم سارد داشته بوسیله او فهرست را بدست آورده و هردوت
 این فهرست را در کتاب خود از بند ۸۸ تا ۹۷ جای داده است. فهرست مزبور
 شامل ۲۰ ساتراپی است ولی اقوامی که ذکری از آنها در ساتراپی آمده به ۸۰
 می‌رسند. فهرست هرودوت نه منطبق با تشکیلات اداری و ایالات هخامنشی
 است که در کتیبه‌ها ضبط گشته و نه صورت کاملی از اقوام است زیرا هردوت
 در مورد جنگ ماراتون گوید: یونانیها با ۴۶ قوم می‌جنگیدند و بعضی‌ها شماره
 این اقوام را به ۱۲۷ بالا برده‌اند (۲).

يك روش سودمند برای یافتن اقوامی که در اطراف دشت لوت سکنی
 داشته‌اند تطبیق کتیبه‌ها باهم و قرار دادن اقوام در محل‌های مربوط و یافتن
 توصیفی درباره زندگی طوایف و منشاء نژادی آنهاست ولی این روش مطلوب
 در عمل با مشکلاتی مواجه است که نتیجه کلی نمی‌توان گرفت. برحسب مثال
 برای بعضی اقوام توصیف جالبی مانند زرنگ‌های سیستان ضبط است ولی نه
 محدوده محیط زندگی آنها روشن است و نه ارتباط آنها با سکاه و آریاسپی‌ها
 و چاندان پهلوانان مشرق ایران که گویند بهمن بن اسفندیار در دربند سیستان
 با سگزیها جنگ کرد و شاه کرمان بوی کمک نمود و بهمن اولاد رستم دستان
 را برانداخت و فرامرز را اسیر کرد و بدار زد و بالاخره بهمن در جنگ با
 اژدها کشته شد (۳). زرنگ در تمام کتیبه‌ها يك ایالت مشخص ضبط گشته.

معلوم نیست هرودوت در تقسیمات منطقه‌ای ایران چرا خراج چند ایالت
 را يك جا جمع کرده است و چه بسا در صورت استخراجی اصلی هکاتوس هرطایفه
 خراج علیحده داشته و هرودوت خراج طوایف هر قسمت را بصورت منطقه
 مالیاتی مشخص کرده و آنها را حاکم‌نشین معرفی نموده است، چنانکه پارت
 و خوارزم و سغد و آریا حاکم‌نشین شانزدهم سیصدتالان می‌پرداخته‌اند.

شاید صورت تنظیمی هرودوت مفهوم اداری هم داشته یعنی بیست حاکم-
 نشین ایالات ایران هر کدام يك والی یا ساتراپ داشته که چند منطقه را حفظ
 می‌کرده است ولی در فهرست کتیبه‌ها نظم و ترتیبی در ذکر ایالات نیست و در
 بعضی کتیبه‌ها تعداد آنها بیست و سه و در نقش‌رستم بیست و نه ایالت است
 و عجیب اینکه ترتیب جغرافیائی در ثبت ایالات رعایت نگردیده و ردیف آنها
 در کتیبه‌ها عوض می‌شود. از اشکال جاری شده تخت‌جمشید و وضع قیافه

و لباس نمی توان محیط زندگی اقوام را معلوم نمود مثلا در حجاری کاخ صدیستون خشایارشا لباس مكها خیلی شبیه به لباس هندوهاست که لباس بلند و ساده ای دارند و شمشیری در طرف چپ آویخته اند و همین شمشیر در اشکال مصری و عربی دیده می شود و قیافه مكها بسیار شبیه به اعراب و آشوریهها است .

روی بدنه پلکان آپادانا که نقش ملل مختلف در حین عرضه خراج یا پیش کشی ها نقر شده است شخصیت و هویت نژادی اشخاص معلوم نیست . صورتی که تصور شده سگرتی باشد (۱) حامل لباده و شلوار و يك اسب است .

اسگرت

اسگرت ها شاید کهن ترین قوم بیابان های داخلی ایران باشند که در منطقه شمالی دشت لوت بین ماد و درنگیانا مسکن داشته اند . اسم این قوم در کتیبه داریوش در تخت جمشید ضبط است و در سایر کتیبه ها نامی از آن نیست و در کتیبه بزرگ بیستون شرحی از سرکشی و طغیان آنها و عکس سرکرده طاغی اسگرتی منقور است ولی بظاهر طغیان اسگرتیها در بیابان های داخلی ایران صورت نگرفته است . شناسائی این قوم و محل مسکونی آنها كمك بزرگی به بررسی وضع اقوام اولیه دشت لوت می نماید . سوای روایت هرودوت و شرح کتیبه بیستون درباره آنها خبری بما ترسیده و پس از دوره هخامنشی اسم اسگرت فراموش گشته است .

موطن اصلی اسگرتیها معلوم نیست ولی پراکندگی آنها منطقه جنوبی پارت یعنی ناحیه طبس و تون و بیرجند و قائن و لوت شمالی را شامل است . این منطقه بیابانی منابع معیشت فراوانی نداشته لابد از پرورش دام و شکار حیوانات معاش داشتند و البته بعلت فقر منابع زندگی در دشت های وسیع لوت تاخت و تاز می نمودند . هرودوت این طایفه را از پارسی ها می داند که زبان شان فارسی است .

شماره اسگرتیها در آن زمان زیاد نبود معمدا هشت هزار سپاهی به قشون هخامنشی می دادند . اسلحه های مسی و آهنی نداشتند و شمشیرهای کوتاه و کمند مورد استفاده آنها بوده . هرودوت شرحی دارد که چگونه این مردم با کمند انسان و اسب را می گرفتند و کمند وسیله ای برای صید حیوانات نیز بوده

است (۱). اسب‌داری و پرورش اسب کار اصلی طایفه سگرتی در کجا صورت می‌گرفته است؟ اگر محیط زندگی این قوم ازطبس تا قانیات و بیرجند و مشرق ایران باشد در آن نواحی وضع طبیعی مساعد برای پرورش اسب نیست مگر اینکه اسب را از زرننگ و هریو و ماد فراهم کنند ولی در بیابانهای مرکزی ایران غزال و گور زیاد است و چون تیر و کمان نداشته‌اند کمند را برای گرفتن حیوانات بکار می‌برده‌اند.

ساگرتیها باید در آغاز زمامداری داریوش طایفه‌ای نیرومند بوده باشند زیرا در کتیبه بیستون داریوش گوید: یکی چی‌ثرتخم اسگرتی او دروغ گفت. چنین گفت: من در اسگرت شاه هستم از دودمان هووخشتر او اسگرت را نافرمان کرد.

آقای نارمن شارپ در ترجمه متون هخامنشی ذیل سطر ۲۱ کتیبه بیستون نوشته (اسگرت بمعنی ناحیه ساکنان در غارهای سنگی طرف کردستان امروزه). اگر اسگرت بمعنی مردم غارنشین باشد با مشخصات طبیعی آذربایجان و کردستان منطبق است نه با بیابانها و کوههای لوت شمالی. استاد هرتسفلد در تحقیق جامعی که در باره نامهای جغرافیائی سالنامه‌های آشوری نموده در ضمن لشکرکشی‌های سارگن دوم به آذربایجان سه نام محل یافته که زیگورتو (۲) و اندیا (۳) و گزلبوندا (۴) هستند.

بنظر هرتسفلد از جهت مکان و وضع لشکرکشی زیگورتو ناحیه شمالی میانه بین میانه و اردبیل یعنی هروآباد و خلخال باید باشد نام زیگورتو که آشوری است بصورت اکدی ساگارتایا (۵) می‌شود که همان اسگرت‌های هرودوت است (۶). بنابراین محل شورش اصلی سگرت‌ها باید خلخال باشد که شهر معتبر آن اوجان بعد از اسلام است و وضع اصلی منطقه با زندگی غارنشینی مطابقت دارد و این محل در کردستان نبوده است. در کتیبه بیستون که داریوش گوید او اسگرت را نافرمان کرد مراد از گفته نام ناحیه است.

اسگرت‌ها مجاور مادها بوده‌اند و شاید خود را تیره‌ای از مادها می‌شناخته‌اند وگرنه دلیلی نداشته که چی‌ثرتخم ادعا کند که از دودمان هووخشتر است. گمان اینکه اسگرت‌ها در زمانی نامعلوم به لوت شمالی مهاجرت نموده و با پختوها مجاور شده باشند زیرا هرودوت در توصیف جنگجویان لشکر

۱ - هرودوت کتاب ۷ بند ۸۵

- Zikurtu ۳ - Andia ۴ - Gizibundi ۵ - Sagartaya

۶ - هرتسفلد امپراطوری ایران

خشایارشا لباس و ساز و برگ آنها را نظیر پختوها میداند .
 به تحقق نمی‌توان گفت مهاجرت اسکرت‌ها در چه موقع انجام گرفته ولی
 باید تصور کرد که کوه نشینان شمال غربی ایران در برابر فشار قومی خارجی
 مجبور به عزیمت به سوی دشت‌های مرکزی و شرقی ایران شده‌اند زیرا با
 ملاحظه شرائط طبیعی مساعد در منطقه آذربایجان دلیلی نبوده که مردمی از مراتع
 سرسبز و آبهای فراوان منطقه غربی دست کشیده و به دشت‌های خشک ایران
 مرکزی بیایند و چون در شمال دشت لوت و حواشی دشت کویر جاهای مناسبی
 نیافته‌اند بناچار رو به مشرق پیش رفته و با پختوها مجاور گشته‌اند . بنابر
 گفته هرودوت اسکرت‌ها باید حدفاصل بین پختوها و مادها باشند که ساز و برگ
 آنها شبیه به پختوها بوده است . پیوستگی اسکرت‌ها با ایران شرقی برای
 تهیه اسب‌های راهوار ضروری بوده است و این اسب‌ها از منطقه دامغان و نیسایه
 ابیورد و زرنگ سیستان هم فراهم می‌شده است .

هرودوت اسکرتی‌ها را کمندان‌دازان ماهر ذکر کرده و ما نمی‌دانیم این فن
 را اسکرتی‌ها بچه علت و از چه زمان آموخته‌اند . شك نیست که کمندان‌دازی
 مربوط به مردم دشت‌نشین است . آخرین دوره تاخت و تاز آشوریها در مغرب
 ایران از سالنامه‌های آشوری بدست آمده چون آشوریها از دوره سارگن به بعد
 بواسطه پیدایش دولت ماد از تسخیر ایالات غربی ایران عاجز بوده‌اند و با تاخت
 و تازهای پراکنده به غارت مردم کوههای غربی ایران می‌پرداختند دامنه این
 تاخت و تازها از ری گذشته و به‌خوار و دربند کاسپین رسیده است و چون
 بزرگترین غنیمت در این راه‌زنی‌ها چپاول احشام و مواشی بوده است آشوریها
 بهمان شیوه‌ای که در سرزمین اورارتو احشام را به غنیمت می‌برده‌اند در مرکز
 ایران هم گله‌های گوسفند و گاو و اسب را تاراج کرده‌اند . دور نیست که قوم
 اسکرتی هم در برابر فشار آشوریها از غرب به شرق آمده باشند و چه بسا کمند-
 اندازی شیوه ابتکاری آشوریها برای دزدی احشام بوده است و این فن را
 اسکرتی‌ها از آشوریها فرا گرفته باشند .

یوتیا

یوتی‌ها یا اوتی‌ها را اعقاب مردم قدیمی کرمان گفته‌اند . در فهرست
 هرودوت اوتی‌ها جزء حاکم‌نشین چهاردهم با سگرت‌ها و زرنگ‌ها و تامانی‌ها
 و میک‌ها آمده‌اند .

در بند ۴۳ - ۴۰ کتیبه بزرگ بیستون داریوش از سرکشی در یوتیا حکایت کرده و گوید «این است آنچه نسبت به من در پارسه انجام شد». طبق این قول یوتیا بخشی از پارسه باید باشد. بهر شمالی تنگه هرمز تا لارستان را باید سرزمین یوتی‌ها دانست زیرا در فهرست هرودوت ماخوذ از گزارش هکاتوس آمده که با مردم جزائر خراج می‌پرداختند و این محل باید مشرف به جزائر تنگه هرمز و سواحل لارستان باشد که مردم جزائر خراج خود را به مرکز ولایت نزدیک به ساحل به پردازند. این طایفه در جنوب غربی کارمانیا و غرب مکاها قرار می‌گیرند و بطلمیوس هم در نقشه خود یوتی‌ها را بین فارس و کرمان قرار می‌دهد. کتیبه بیستون ضمن شرح طاغیان اوائل سلطنت داریوش مطلبی در باره یوتی‌ها دارد که نتیجه‌گیری از آن مفید است. داریوش شاه گوید (۱): **مردی وهریزدات** نام شهری **تاروا** در سرزمین اوتی یا نام در پارس آنجا ساکن بود. او دومین کسی است که در پارسه برخاست چنین به مردم گفت که من بردی پسر کوروش هستم. پس از آن سپاه پارسی در کاخ که بیش از این از آتش آن نسبت به من نافرمان شد بسوی آن وهریزدات رهسپار شد او در پارسه شاه شد. ترجمه فوق گویا نیست ولی حاکی این حقیقت است که سرزمین اوتی یا در پارس بوده و وهریزدات اهل تاروا است. تاروا شاید طارم است ولی از کجا طارم مرکز اقوام یوتی یا باشد. دنباله کتیبه حاکی از جنگ بین سپاهیان داریوش و وهریزدات است که جنگ در محلی بنام رخا صورت گرفته و سپس وهریزدات به بازارگاد فرار کرده و در آنجا سپاهی فراهم دیده و در کوه **پرگ** دو باره با سپاهیان داریوش در افتاده است (۲).

از گفته فوق معلوم است که مراکز اقوام اوتی یا فارس جنوبی و لارستان بوده ولی دامنه تسلط این اقوام به سرزمین بلوچستان امروزی و آراکوشیه قدیم رسیده است زیرا بنابر متن کنیه وهریزدات قبل از گرفتار شدن لشگری به تصرف ارکوشیه فرستاده و در آنجا سپاهیان او با ویوان حاکم ارکوشیه

۱ - ترجمه شارپ

۲ - محل رخا معلوم نیست ولی گمان اینکه تاروا همان طارم موجود بین راه سیرجان به بندرعباس باشد و کوه پرگ، امروز هم بین طارم و داراب فارس بنام فرغ ودهی بهمین نام وجود دارد. روستای فرغ سرغالب کتب تاریخی قدیم آمده و از محل های بسیار معروف دنیای قدیم است که نام معرب آن هنوز بجاست. در جنوب شرقی فرغ، قلعه خرابه‌ای بنام بهمن و فریدون است. افضل کرمانی پرگ طارم را از بلاد کرمان دانسته.

جدال کرده و شکست خورده‌اند . جاهائی که در کتیبه محل جنگ بوده در پاکستان غربی در ناحیه کلات بین ملتان و قندهار قرار می‌گیرد (۱) . راه ارتباطی لارستان با ارکوشیه باید از طریق خانو - بمپور - دهک - کوهک باشد که در شمال چاله جز موریان می‌افتد و سپاه وهریزدات از این راه به شرق رفته‌اند . با ملاحظه دوری راه و شرایط طبیعی منطقه باید در آنزمان منطقه یویتای پارس در شمال چاله جز موریان به ایالت ارکوشیه متصل گردد و حدفاصل بین پارسه و ارکوشیه جائی در ارتفاعات شاهسواران و سیف‌الدین باشد ناحیه کرمان در شمال شرقی یوتیا و مشرق پارسه جای می‌گیرد .

درباره کلمه کرمان باید گفت که در آن زمان ایالتی به این نام وجود نداشته و در منابع مربوط به دوران هخامنشی در سه جا کلمه‌ای شبیه به کرمان دیده می‌شود . اول در کتیبه شوش داریوش است که درباره مصالح ساختمانی مصرفی در شوش گوید: چوب یکا از کرمان و گنداره آورده شده . در این نوشته کرمانا اسم شهر نیست و باید ناحیه جنگلی و چوبخیز باشد که بابیابان خشک کرمان کنونی جور نیست و به ظاهر باید ناحیه جبال بارز تا سرودیه باشد و مرکز کرمانا جائی بین سیرجان و جیرفت واقع شود . دوم کلمه گرمانیان هرودوت است که این قوم را هرودوت یکی از تیره‌های اصلی پارس‌ها دانسته و دور نیست که گرمانیان شکل بهم ریخته کرمانای کتیبه باشد سوم روایت بابلی مبنی بر اینکه کوروش بعد از فتح بابل نبونید را به کرمان تبعید کرد . ایالت کرمان که در زمان ساسانی ساخته و پرداخته شد سرزمین اقوام مختلف یوتی‌ها و مک‌ها و اسکرت‌های زمان هخامنشی بود .